



حافظ موسوی

احمد پوری عاشق شعر است



رابطه احمد پوری با شعر، رابطه‌ای عاشقانه است. وقتی شعری را می‌خواند تمام اجزا و صورت و حنجره‌اش جزئی از شعر می‌شوند. نمی‌شود چشم از او برداشت. گویی هر پلک زدنی، یعنی از دست دادن بخشی از روح شعر. برای همین است که ترجمه‌اش به دل می‌نشیند.

من برخلاف بسیاری‌ها معتقد نیستم که ترجمه شعر کاری عبث و بیهوده است. ترجمه شعر وقتی به کاری عبث و بیهوده تبدیل می‌شود که مترجم، گویی از سر تکلیف و وظیفه، خود را ملزم به برگرداندن شعر کرده‌است. اما اگر رابطه مترجم با شعر، از جنس رابطه احمد پوری با شعر باشد، ماجرا فرق می‌کند. من شاهد بوده‌ام

که احمد پوری کتاب شعری را نیمه‌کاره رها کرده و از خیر ترجمه‌اش گذشته‌است. چون نمی‌خواست حتی یکی دو شعر از یک مجموعه را، بی‌آن‌که عمیقاً جذبش کرده باشند، به فارسی برگرداند.

برخلاف بسیاری از ترجمه‌های شعر که گنگ و نامفهوم‌اند ترجمه‌های احمد پوری معمولاً روشن و شفافند. بحث بر سر ایهام و ماهیت استعاری شعر نیست. شعر در زبان اصلی هم، نه فقط به خاطر وزن یا بازی‌های زبانی بلکه به خاطر ماهیت استعاری خود، غالباً خواننده را در فضایی مه‌آلود به حرکت درمی‌آورد و او را در برابر هاله‌های معنایی و لایه‌های تودرتوی صور خیال قرار می‌دهد. بدیهی است مترجم خوب آن کسی نیست که آن فضای مه‌آلود را به روزی

روشن و آفتابی بدل کند و آن هاله‌های معنایی را به معنایی یکه و صریح فروکاهد و لایه‌های تودرتوی تصاویر را به سطحی تک‌بعدی تقلیل دهد. مترجم خوب کسی است که همان هاله‌ها و لایه‌ها را در زبان مقصد بازآفریند و به‌جای آن که تفسیر و معنای خاص خود را به خواننده تحمیل کند امکان دریافت و تجربه مستقل شعر را برای خواننده مهیا سازد. این امر وقتی امکان‌پذیر است که مترجم، خود خواننده‌ای عمیق و تیزهوش باشد و از عهده فهم شعر و جنس رازآلودگی‌هایش به درستی برآمده باشد. استنباط من از ترجمه‌های پوری این است که او فقط کارهایی را ترجمه می‌کند که آنها را عمیقاً درک کرده‌است.

احمد پوری بسیار فروتن است. آیا فروتنی هم از لوازم کار ترجمه است؟ این را نمی‌دانم. اما می‌دانم که فروتنی یکی از دلایل موفقیت احمد پوری است. پوری برای خودنمایی و قدرت‌نمایی به سراغ هیچ شاعری نمی‌رود. بعضی از نام‌های مهم که هر مترجمی را وسوسه می‌کنند در کارنامه او جایی ندارند. او فقط شعرها و شاعرانی را ترجمه می‌کند که با آنها احساس یگانگی داشته باشد. انتخاب‌های احمد پوری در ترجمه، انتخاب‌هایی است مبتنی بر یک نوع زیبایی‌شناسی خاص. به همین دلیل است که به عنوان یک مترجم، مخاطبان خاص خود را دارد. بسیاری از خوانندگان ترجمه‌های او که به اعتبار نام احمد پوری و نه لزوماً نویسنده اصلی آثار او را می‌خرند و می‌خوانند. چون به‌مجرد دریافته‌اند که او با چه دیدگاه و چه نوع زیبایی‌شناسی به سراغ ترجمه می‌رود. این دیدگاه و این زیبایی‌شناسی ممکن است خیلی آوانگارد جلوه نکند، ممکن است گروهی از مخاطبان را راضی نکند، اما از این امتیاز مهم برخوردار است که باری‌به‌هرجهت نیست. کاری است که از یک سپهراندیشگی مشخص برخوردار است و به خواننده امکان می‌دهد که کارهای این مترجم را نه به‌عنوان آثاری منفرد، بلکه به‌عنوان یک پروژه یا زنجیره‌ای از آثار تعقیب کند. انتخاب‌های احمد پوری از ناظم حکمت، پابلونرودا، یانیس ریتسوس، اورهان ولی و ... به گونه‌ای است که گویی نخی نامرئی آنها را ب هم دوخته‌است. بعضی از منتقدین شاید شباهت‌های درونی این آثار را به حساب عدم وفاداری مترجم به متن اصلی بگذارند. اما به نظرم این طور نیست. من گمان نمی‌کنم که احمد پوری این شاعران را به‌هم شبیه کرده‌است. بلکه برعکس، او بر اساس همین شباهت‌هاست که دست به انتخاب و ترجمه‌های آن‌ها زده‌است.

دغدغه‌های اجتماعی، تغزل‌ناب، شفافیت فضاها و تصاویر، سادگی زبان و شوخ‌طبعی و طنزهای در اغلب شعرهایی که احمد پوری از شاعران مختلف ترجمه کرده‌است به چشم می‌خورد.

آیا این نوعی خیانت به خواننده است؟ آیا این نوع انتخاب به معنای مخفی نگاه‌داشتن

بخش‌های دیگری از چهره واقعی شعر جهان است؟... من گمان نمی‌کنم که چنین باشد. نه احمدپوری و نه هیچ مترجم دیگری نمی‌تواند چنان سیمایی کاملی را به نمایش بگذارد بلکه هر یک از آنها می‌توانند- تازه اگر بتوانند- بخشی از آن سیمای کلی را به ما نشان دهند و در این کار تنها آنهايي موفق‌اند که آن بخش را نه تنها در بیرون بلکه در درون خویش نیز یافته باشند. اگر چنین اتفاقی رخ دهد آن وقت است که زبان و تجربه‌های فرعی ترجمه به درون زبان شعر در زبان مقصد سرایت می‌کند (به یاد بیاوریم ترجمه شاملو از مارگوت بیگل را که تا سال‌ها بر بخشی از زبان شعر فارسی سایه افکنده بود سایه‌ای که به گمان من پدیده‌ای منفی نبود. بلکه از این بابت که با تعدیل سوبه‌های زیادی فخیم و گاه منصفانه زبان شاملو، راه را برای رسوب بخش اصلی میراث زبانی او در بدنه شعر فارسی هموار تر کرد، پدیده‌ای مثبت بود)

زبان ترجمه‌های احمدپوری و نوع انتخاب‌های او، به گمان من در تثبیت جریان اصلی شعر فارسی در دهه ۷۰ و پس از آن بی‌تاثیر نبوده‌است. یکی از دلایل این تاثیر گذاری تلاشی است که احمدپوری در ایجاد رتیم و موسیقی درونی در زبان ترجمه به کار می‌بندند. این که این تلاش چقدر از وفاداری او به متن اصلی می‌کاهد یا نمی‌کاهد، موضوعی است که اهل فن باید به آن بپردازند. آنچه که من به عنوان خواننده ترجمه‌های او می‌توانم بگویم این است که خواندن ترجمه‌های او به من همان حسی را می‌دهد که خواندن یک شعر سپید خوب در زبان فارسی. ۵



علی عبداللهی

سرودی جهان را پر می‌کند

درباره ترجمه شعر
و تاملی در ترجمه‌های احمد پوری

۱. ترجمه شعر در زبان فارسی در سالهای اخیر گسترش چشمگیری یافته است و اکنون بسیاری از شاعران جهان را که پیشتر به نام می‌شناختیم، خوشبختانه به آثارشان می‌شناسیم. این رویداد دورانساز در زبان فارسی به همت و تلاش بی‌ادعا و کار پرفراز و نشیب بسیاری از مترجمان ایرانی از زبانهای مختلف انجام گرفته است. از قدیم‌ترها آثار شجاع الدین شفا، حسن هنرمندی، حسن شهباز و محمد علی اسلامی ندوشن را خوانده‌ایم و در خاطرمان مانده‌اند. همزمان یا مدت کمی پس از آنها، نسلی دیگر پا به عرصه گذاشت که آثار اینان را پیش رو داشت و با سبک و سیاقی خاص



خود آثار شاعران جهان را برگرداند و منتشر کرد. برخی از آنها همچون مترجمان پیش از خود، شاعر بودند و برخی دیگر شیفته شعر.

از سالهای دهه چهل و پنجاه به این سو تا به امروز، کسانی چون احمد شاملو، نادر نادرپور، محمد علی سپانلو، رضا سید حسینی، احمد میرعلایی، بدالله رویایی، تورج رهنما، هوشنگ باختری، بیژن الهی، باجلان فرخی، قاسم صنعوی، فتح الله مجتبابی، ع. پاشایی، حسن فیاد، بهمن شعله‌ور، بهروز مشیری، کاظم برگ نیسی، عبدالحسین فرزاد، احمد محیط، ضیاء موحد، احمد نوری زاده، فریدون فریاد، احمد پوری، موسی بیدج، سعید سعیدپور